

رشد تشیع و افول تصوف خانقاهی در آذربایجان دوره ی شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ه.ق.)

دکتر پریسا قربان‌نژاد استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه گروه تاریخ و تمدن اسلامی

چکیده

تصوف که به عنوان طرز فکر و مجموعه‌ای از آداب و اعمال مشخص، در بر گیرنده‌ی نوعی عکس‌العمل نسبت به اوضاع اجتماعی بود، در طول تاریخ پر فراز و نشیب اسلام و ایران، انعکاسات و الهامات بسیار متفاوتی از فرهنگ معنوی طبقات جامعه‌ی اسلامی را در خود پذیرفته، حل و جذب کرد. اینکه در آذربایجان قرن دهم و در دوره‌ی شاه طهماسب وضعیت تصوف چگونه بوده است موضوعی در خور توجه است. در این دوره از سویی رشد تشیع و مبارزه‌ی علمای شیعی با تصوف و از سوی دیگر لجام گسیختگی صوفیان قزلباش و قلندران بی اعتنا به شرع باعث افول تصوف شد. صوفیان آذربایجان به بهانه‌های سیاسی و مذهبی به قتل رسیدند یا در گمنامی به سربرده و یا برای بقای خود با مذهب، سیاست و طریقت صفوی هماهنگ می‌شدند. پدیده‌ی مهاجرت صوفیان بر اثر فشارهای داخلی عصر صفوی و به دلیل حمایت حاکمان سرزمین‌های مقصد (آناتولی، هندوستان ...) شدت گرفت و مهاجران در آن سرزمین‌ها سهم قابل توجهی در رشد علوم نقلی و ادبیات شرقی به خود اختصاص دادند.

در مقاله‌ی حاضر نگارنده قصد دارد، با بررسی احوال تعدادی از مشایخ و آثار علمی و عملی آنها، میزان نفوذ تشیع را در تغییر مسیر و تحول صوفیان، بازکاوی نماید.

واژگان کلیدی: آذربایجان، شاه طهماسب، صفویه، تصوف، تشیع.

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲

E-mail: gorbanejad@gmail.com

مقدمه

پس از مرگ شاه اسماعیل اول (م ۹۳۰ ه.ق.)، پسرش شاه طهماسب (م ۹۸۴ ه.ق.) در آذربایجان حکومت را به دست گرفت، اما با توجه به صغر سن، صوفیان قزلباش بر وی مسلط شدند و با هرج و مرج و خودکامگی حکومت کردند و فساد در اندیشه و اخلاق حاصل عملکرد آنها بر دین و دنیای مردم بود. پس از آنکه شاه طهماسب بر اوضاع مسلط شد، با آنان مخالفت کرد و با تقویت تشیع و نهادینه کردن آن، تا حدودی قدرت طلبی و خودسری‌های صوفیان قزلباش را مهار نمود.

محققانی که درباره‌ی دوره‌ی صفویه به بررسی پرداخته‌اند، بیشتر موضوع سیاست و اقتصاد را مد نظر قرار داده و یا بشدت در تحولات مذهبی تسنن و تشیع، قلم فرسایی کرده‌اند. آنهایی هم که به تصوف نظر داشته‌اند به بررسی کلی عرفان این دوره از دیدگاه شعر و ادب پرداخته‌اند و یا به نزاع بین صوفیه و فقها توجه کرده‌اند و هیچ‌گونه تحقیق درباره‌ی تاریخ تصوف آذربایجان در دوره‌ی صفوی صورت نگرفته است.

هر چند منابع و مآخذ مربوط به تصوف آذربایجان در دوره‌ی مذکور، بسیار محدود و ناچیز است و تنها می‌توان از تذکره‌های صوفیانه‌ای مانند روضات الجنان حافظ حسین کربلایی، تذکره‌ی نصرآبادی، روضه‌ی اطهار حشری و یا براساس آثار منظوم و منثور خود صوفیان (که آن هم قابل توجه نیست) به افکار و اندیشه‌های آنان پی برد و حتی تعداد مصادیقی که در آذربایجان دوره‌ی شاه طهماسب، بتوان با مطالعه‌ی آثار آنها به افکار صوفیان پی برد به علت شرایط موجود اندک است، اما با بررسی دقیق و پیوند مفاهیم مستخرج از حیات صوفیان آذربایجان، می‌توان به نتایجی در این خصوص دست یافت که حاکی از افول سریع تصوف، مهاجرت صوفیان واستحاله‌ی تصوف به عرفان و ازدیاد صوفیان متشیع بوده است (ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۸۳: ۷). یکی از شواهد این ازدیاد، صفویه‌ی صوفی مسلک بودند که به قدرت رسیدند و تشیع را مذهب رسمی قرار دادند (جمعی از مولفان، ۱۳۸۸: ۳۴).

با بررسی سیر تصوف آذربایجان از سال (۹۳۰ تا ۹۸۴ ه.ق.)، تقریباً دو دسته‌ی متفاوت از صوفیان قابل مشاهده‌اند. ابتدا صوفیانی که با حضور شاه اسماعیل صفوی از ۹۰۵ تا ۹۳۰ ه.ق. (و حتی قبل از آن) در آذربایجان حضور یافتند و پس از دوره‌ی شاه طهماسب هم به حیاتشان ادامه دادند و وضع پیچیده‌ای را برای تصوف منطقه رقم زدند و بعدها در قدرت و سیاست جذب شدند. آنان، پیروان مهاجر و مبارز طریقت صفوی بودند که اکثراً از ترکمانان آناتولی و ساکنان آسیای صغیر و ماوراء قفقاز محسوب می‌شدند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۷۲). این صوفیان با وجود اینکه مراحل سیر و سلوک را سپری نکرده بودند،

اما به «ارادت» و «اطاعت» از مرشد کامل (شاه اسماعیل) شمشیر می‌زدند. آنان در میان خیل قزلباشان وارد آذربایجان شدند که در تاریخ به «صوفیان قزلباش» معروف بودند (طاهری، ۱۳۵۱: ۱۳۹). البته صوفیان مذکور، مورد بحث مقاله‌ی حاضر نیست و از آن صرف نظر می‌کنیم.

دسته‌ی دوم، صوفیان مستقر و اغلب بومی منطقه بودند که تحت ارشاد قرار گرفته و مراحل سیر و سلوک را نزد پیران طریقت سپری کرده بودند و پیرو طریقت‌های معروف بودند. آنان در مسیر پرفراز و نشیب روزگار صفوی یا در آذربایجان ماندند یا به دلیل اوضاع بد زمانه و اعتقادات خاص مذهبی به سرزمین‌های همجوار یا دورتر هجرت کردند و سرنوشت‌های متفاوتی یافتند. برخی نیز که در آذربایجان ماندند در تألیفاتشان انزجار و بیزاری خود را از تصوف مرسوم زمانه که به ریا، تظاهر و دنیا طلبی آلوده شده بود، ابراز کردند و در دفاع از تصوف و عرفانی که آن را حقیقی و نه منافی شرع می‌دانستند، کوشیدند (صفا، ۱۳۶۲: ۱۰۵، ۲۰۴-۲۰۸؛ جمعی از مولفان، ۱۳۸۸: ۳۵) تعدادی هم بنا به دلایلی تقیه کردند و با سیاست و طریقت صفوی از در سازش درآمدند، اما در دوران شاه طهماسب صفوی، بنا به اقتضائات زمانه گرایش صوفیان بیشتر به سوی مبانی تشیع بوده است.

پژوهش در این باره جهت شناخت بیشتر تاریخ محلی آذربایجان و هم‌چنین روند بررسی مصادیق مشهور و گرایشات فکری آنان به توصیف و تحلیل جریان تصوف پرداخته است.

مروری بر وضعیت کلی تصوف در دوره‌ی صفوی

الف- مبارزه‌ی علمای شیعه با تصوف

صفویه که حکومتی ملی و ایرانی به نام تشیع اعلام کردند، بتدریج به تشیع عوام پسند و تصوف حکومتی، روی آوردند و در نتیجه‌ی حمایت سیاسی سلاطین اولیه‌ی صفوی از تصوف، جهت استقرار حکومتشان، بسیاری از افراد غیر اصیل با اهداف دنیوی به تصوف گراییدند و در عمل به احکام شرعی سهل‌انگاری کردند؛ مانند فرماندهان قزلباش که آداب و رسوم خرافی را در تصوف و شریعت‌گریزی را در تشیع، باب نمودند و قلندران که با ترویج تصوف بی‌اعتنا به شرع، تصوفی با ادا و اطوار عجیب و غریب را به صحنه کشاندند و در اوضاع پیش آمده، صوفیان واقعی مورد بی‌مهری سیاستمداران قرار گرفته و خانه‌نشین شدند و تعداد زیادی از عارفان به شبه‌قاره‌ی هند، آناتولی و جاهای دیگر هجرت نمودند. این اوضاع دین‌مداران را به فکر چاره‌جویی انداخت و کم‌کم زمینه‌ی انحطاط این گونه تصوف را فراهم آورد.

مهم‌ترین مرجعی که در این دوره، قدرت معنوی صوفیان ظاهری را در هم شکست، عالمان مذهبی شیعه چون شیخ الاسلام کرکی با کتاب (مطالعن‌المجرمیه فی ردالصوفیه) و فرزندش شیخ حسن، (عمده‌المقال فی کفر اهل‌الضلال) را در رد صوفیه نگاشتند و اگر (حدیقه‌الشیعه) را از مقدس اردبیلی بدانیم مخالفت با تصوف به طور جدی در قرن دهم وجود داشته است و این اقدامات، حاکی از صداقتی است که فقها در اوج قدرت صوفیان انجام داده اند که با تقویت فقاقت در برابر تصوف با صوفیان ظاهری به مبارزه پرداختند. آنان «ولایت» و راهبری خلق را خاص امام و در غیبت وی، ویژه ی نواب او می دانستند. حال آنکه صوفیان، اقطاب و مشایخ خود را در زمره ی اولیاء الله درآورده و اطاعت از آنان را درپنهان و آشکار واجب می‌دانستند (صفا، ۱۳۶۲، ج ۵: ۲۰۴).

با قدرت یافتن عالمان مذهبی شیعه، تألیف رساله‌ها و کتاب‌ها در رد تصوف و نکوهش صوفیان آغاز شد و در مقابل طریقت‌های دنیوی شده ی صوفیان، علمای شیعه عکس‌العملی نشان داده شد. از این زمان به بعد در بین علما، دیگر فردی نبود که علناً وابسته به یکی از طرایق صوفیانه باشد، چون جامعه آن را نمی پذیرفت، بلکه تعالیم زاهدانه بدون هیچ گونه تشکیلات صوفیانه‌ی مشخص، به عرفان تغییر می‌یافت (نصر، ۱۳۸۰: ۳۴۳-۳۴۴).

در واقع، این مسیر، آغاز مبارزه‌ی کسانی با صوفیان ظاهری، قشری و دکاندار بود که خود از مدافعان و طراحان بزرگ اندیشه‌های عرفانی بوده‌اند، اما صوفی‌خانقاهی تابع مراسم خاص نبوده‌اند (تمیم داری، ۱۳۷۲: ۵۰-۵۱). در این دوره، تصوف رسمی و خانقاهی رخت بریست، اما اندیشه‌های بلند عرفانی شیعی، نابود نشد بلکه در دوره‌های بعد بخصوص دوره ی شاه عباس اول، عارفان بزرگ با رشد و گسترش افکار خود، زمینه‌های عرفانی را پرورش دادند. آنها همگی تربیت یافتگان سده ی دهم هجری بودند که تا پاره ای از سده ی یازدهم می زیستند و هر یک به نوعی از زلال معرفت عرفانی سیراب می‌شدند و گفتارشان گاه با جذبیه‌هایی از شوق و ذوق صوفیانه همراه بود (شیرازی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۱۱۸-۱۱۴).

کم کم مبارزه ی پیگیر و سرسختانه‌ی عالمان مذهبی با صوفیان قدرت‌طلب قزلباش و چیرگی معتقدات شیعه‌ی دوازده امامی بر فضای اجتماعی ایران، در دوران دراز پادشاهی شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه.ق.) جدی‌تر شد. صوفیان سنی زیر فشار مجبور به جلای وطن، نفی بلد و قتل و مؤاخذه شدند (پراون، ۱۳۱۶: ۳۷). در دوره‌های بعد علما حتی با فشار و تهدید موفق به بر انداختن صوفیگری و قزلباشگری گردیدند و تشیع را در ایران رواج دادند. در دوره‌ی شاه طهماسب، صوامع و تکایا و خانقاه‌های درویشان منهدم شدند (تمیم داری، ۱۳۷۲: ۹۷-۹۸؛ زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۲۳). عالمان

مذهبی کوشش شایان برای کشاندن مردم به مسجد به عمل آوردند (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۱) «صوامع و تکایا و خلوت‌ها و خانقاه‌های درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتاسر ایران نامی از این ابنیه خیریه مسموع نمی‌شود...» (براون، ۱۳۷۶: ۳۶).

ب- مخالفت شاه طهماسب با تصوف

بر اساس منابع نظام حکومتی شاه طهماسب بر پایه‌ی پیوند دین و حکومت و چیرگی تام اصول و احکام دین بر حکومت استوار بود. با پافشاری وی و قدرت عظیم شریعت مدارانه در جامعه‌ی ایرانی، مذهب تشیع که مبنای آن قرآن و سنت بود، در زندگی روزانه‌ی مردم نفوذ کرد و برای هر عمل آنان قاعده‌هایی اظهار گردید (پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۸۳۴). وی با هر اندیشه‌ای به جز آنچه او و شریعتمداران زمانش از مذهب شیعه‌ی دوازده امامی برداشت می‌کردند، دشمنی ورزید. تعصب وی در مذهب شیعه، باعث شد، تصوف قزلباشگری به شیعیگری تبدیل شود (دیوید مورگان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۵۹؛ کالمار، ۱۳۸۵: ۱۳۵-۱۵۵). شاه طهماسب نه تنها از ارتکاب مناهای صوفیان قزلباش، جلوگیری کرد و کوشید آنان را به احکام و اصول مذهب شیعه، آشنا نماید (خلاصه‌التواریخ، ۱۳۵۹: ۴۶). بلکه بسیاری از آنان را مانند طایفه‌ی تکلو به علت نادیده گرفتن قدرت پادشاهی نابود کرد و نقطویان را به سبب غلوشان سرکوب نمود و پیروان طریقت مولویه را از ایران بیرون راند (ریپکا، ۱۳۵۴: ۶۷۰) و حتی زین پس صوفیان، اهمیت حضور خود را در دولت صفوی از دست دادند (همان: ۸۴۷)، اما با وجود مراقبت‌های شاه طهماسب و کوشش برای کشاندن قزلباشان به سوی مذهب شیعه، آنان، دست کم در دوره‌ی اول پادشاهی وی، هنوز به عقیده‌های قدیمی خود پایبند بودند. حال پس از بیان نکات فوق که حاکی از افول تصوف در ایران است، باید دید وضعیت تصوف در منطقه‌ی آذربایجان به چه شکل بوده است.

تصوف در دوره‌ی شاه طهماسب صفوی در آذربایجان (۹۳۰-۹۸۴ ه.ق.)

در دوره‌ی حکومت شاه طهماسب علاوه بر مسایلی که در خصوص رشد تشیع و افول تصوف و تشکیلات صوفیانه در بالا مطرح شد، در آذربایجان انحطاط تشکیلات صوفیانه و پراکندگی آنان سریع‌تر اتفاق افتاد، زیرا حمله‌ی عثمانی و عدم وجود امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در این منطقه و سیاست‌های شاه طهماسب مبنی بر مقاومت نکردن در برابر حمله‌ی دشمن و فرار از مقابل عثمانی‌ها و ویرانی تبریز و انتقال پایتخت به قزوین، بر روند انحطاط تصوف خانقاهی تاثیر نهاد و آن را

سریع‌تر نمود. در این میان صوفیان هم مانند دیگر اقشار اجتماعی از منطقه پراکنده شدند و تصوف رنگ باخت. براساس منابع و مآخذ تعداد اندکی از صوفیان در آذربایجان به حیات خود ادامه دادند و اطلاعات ناچیزی از آنها در منابع موجود است. بدین صورت که اغلب یا تقيه کردند و در عزلت خانه‌های خود در گمنامی به سربردند و یا در کسوت شاعر، خطاط و عالم عارف شیعی به حیات خود ادامه دادند و یا به هند، مصر، آناتولی، شام و قزوین و قم... هجرت کردند و آثار ارزنده‌ای به نظم و نثر در حوزه‌ی عرفان اسلامی از خود به یادگار گذاشتند و میراث دار فرهنگ و تمدن اسلامی شدند، اما پیروان سلسله‌های شیعی مانند ذهبیه و صفویه... همچنان به فعالیت خود ادامه دادند.

در این دوره صوفیان آذربایجان را می‌توان در چهار دسته قرار داد: الف - عالمان عارف شیعی ب- صوفیان متشیع و اهل عمل ج- عارفان شاعر د- صوفیان مهاجر

الف- عالمان عارف و شیعی

در دوره‌ی شاه طهماسب، برخی از صوفیان آذربایجان با نام عارف عالم شناخته شدند. این افراد برای بالا بردن میزان شناخت خود از هستی و دانسته‌های دینی و مذهبی در شهرهای مختلف ایران از جمله شیراز و خراسان به تحصیل مشغول شده و محضر علمای متعدد را درک کردند و سپس به آذربایجان برگشتند و خارج از تشکیلات خانقاهی به تربیت شاگردان و مریدان اقدام نمودند. آنان با آگاهی تشیع را پذیرفتند و به عنوان نماینده‌ی پیوند تصوف و تشیع شناخته شدند و در تالیفات متعدد شان دیدگاه شیعی و عارفانه‌ی آنان منعکس شده است. در دوره‌ی صفویه که حاشیه‌نویسی بر کتب علمی رواج داشت، این عارفان به تحشیه‌نویسی بر آثار عرفانی و فلسفی پرداختند و غالباً به شرح آثار پیروان وحدت وجود اقدام نمودند و در اصل استحاله‌ی تصوف به عرفان در اندیشه و آثارشان قابل مشاهده است (سجادی، ۱۳۸۹: ۸). در این زمینه می‌توان از علمایی نام برد که صرفاً گرایش‌های عرفانی و متصوفانه نداشتند، بلکه در علوم دیگر هم متبحر بودند. البته شاید نتوان این گونه افراد را مستقیماً در ردیف متصوفه قرار داد، اما چون تصوف، رفته رفته در عصر صفوی به صورت عرفان مطرح شد، معمولاً علما در مسلک عرفا قرار گرفتند و شیوه و روش خود را تغییر دادند.

از میان آن دسته از عالمان عارف شیعی که در آذربایجان دوره‌ی شاه طهماسب درخشیدند، می‌توان به کمال‌الدین حسین، معروف به الهی (م ۹۵۰ ه.ق.) اشاره کرد (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۴۴: ۷۶). وی در اوایل جوانی به حکم سلطان حیدر صفوی به شیراز و خراسان رفت، نزد جلال‌الدین دوانی و امیرغیاث‌الدین شیرازی و امیرجمال‌الدین عطالله بن

فضل‌الله به تکمیل فضایل پرداخت. مدتی در هرات، ندیم امیرعلی شیرنوبی و شاهزاده غریب میرزا بود. پس از رحلت آن شاهزاده (۹۰۲ ه.ق.) به عراق و آذربایجان برگشت و در اردبیل به تدریس پرداخت (تربیت، ۱۳۷۸: ۹۳).

با آنکه الهی در علوم عقلیه و نقلیه، بسیار تبحر داشت، ولی میل و رغبت زیادی به تصوف و عرفان داشت (خوانساری، ۱۳۰۴: ۱۵۴؛ مدرس، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶۹-۱۶۸). اشعار وی که به اندازه‌ی دو هزار بیت تدوین شده و بیش از سی جلد کتاب و رسایل و فواید و افادات و حواشی و تعلیقات به زبان‌های عربی، فارسی، ترکی تألیف کرده است (بابا صفری، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۰۲). حاکی از ذوق صوفیانه‌ی وی به همراه آشنایی با حکمت و فلسفه است. در واقع اندیشه‌های عرفانی و فلسفی در این دوره بسیار به هم نزدیک بوده است.

از جمله‌ی تالیفات وی: شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری و رساله‌ی اثبات واجب الوجود محقق دوانی و تهذیب الاصول علامه حلی و «اشکال التأسیس» سمرقندی است. بر هریک از شروح هدایه و موافق و شرح تجرید قوشچی و شروح شمسیه، مطالع و شروح تذکره چغمینی (تربیت، ۱۳۷۸: ۹۳؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳۶) و رساله‌ی بیست باب خواجه، تحریر اقلیدس، حواشی و تعلیقات نوشته است و مجموعه‌ی مهج الدعوات سید بن طاووس را به پارسی ترجمه کرده و رساله‌ی هم به زبان فارسی در علم قافیه و رساله‌ی هم به زبان ترکی در امامت دارد. عمده‌ی تالیفاتش عبارت است از تاج المناقب فی فضائل الائمه و منهج الفصام من شرح نهج البلاغه. قرآن مجید را به فارسی و عربی تفسیر کرده، فارسی آن در چند جلد به اتمام رسیده، ولی عربی آن از سوره‌ی بقره تجاوز نکرده است. وی از علامه‌ی دوانی اجازه نامه دارد (بابا صفری، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۰۴). به نوشته‌ی حاجی خلیفه، الهی نخستین کسی است که بر شرح تجرید قوشچی حاشیه نوشته است. (فهرست مجلس، ۱۴۰/۵ - ۱۴۲). افزون بر آثار مذکور، در کتاب «مفاخر آذربایجان» از رساله‌ی «کشف الاسرار» او نیز یاد شده است (عقیقی بخشایشی، ۱۳۷۴: ۷۶).

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور
ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور
کنه تو ز دانش خرده‌ها مستور
وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

(سام میرزا، ۱۳۴۶: ۸۶)

یکی دیگر از همین افراد که او را جامع العلوم والحکم نامیده اند، العلامه السید محمد بن ابی سعید الحسینی اردبیلی (۹۵۶ ه.ق.) است. وی از جمله‌ی شاگردان مولانا عصام الدین است که در ماوراءالنهر تحصیل کرد و در دارالارشاد اردبیل مقیم بود و به تربیت شاگردان زیادی اقدام نمود (تربیت،

۱۴۶). وی نیز بر بسیاری از کتب عرفانی و فلسفی حاشیه نوشته است. از جمله حاشیه ای بر کنزالعرفان دارد که حاکی از اطلاعات جامع او در خصوص عرفان است.

امیر شهاب الدین عبدالله (م ۹۸۰ ه.ق.) فرزند بدرالدین لاله هم جزو عالمان عارف بود که بر بسیاری از علوم احاطه داشت و شاگردان زیادی را در مکتب خود پرورش داد. وی علوم دینی و معارف را نزد امیر سید اسماعیل غازانی (حشری تبریزی، ۱۳۷۱: ۱۲۴-۱۲۵)، و مولانا محمد طالشی و ابراهیم سلماسی از مشایخ تصوف آذربایجان آموخت و از آنها اجازه ی کتبی گرفت و در کنار آن، معارف صوفیه را از پدر خویش تلمذ کرد (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۳۷۴). حسنی اردبیلی نیز یکی از فضلا و عرفا بوده و در اکثر علوم، اطلاعات کافی داشت. وی در خدمت حیدر صفی بود با اجازه ی وی به خراسان رفت و از محضر علما و دانشمندان آن سامان، مستفیض شد و پس از مراجعت به اردبیل در سال ۹۵۰ ه.ق وفات کرد (دیهم، ۱۳۶۷، ج ۲: ۲۰۱؛ هدایت، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۳۹۹).

بنابراین با توجه به نمونه‌هایی که در بالا ذکر شد، می‌توان دریافت که در آذربایجان هم نشانه‌هایی از تغییر نگرش به علم و عرفان دیده می‌شد و عرفان از قالب خانقاهی و تشکیلات صوفیانه و مراسمات مخصوص درویش خارج شده و در مسیر دیگری قرار گرفته و ماحصل آن توجه به عرفان راستین و قرابت تشیع و تصوف در نزد برخی از علما و مدرسین شدن آموزه‌های عرفانی گردید.

ب- متصوفه‌ی متشیع و اهل عمل

با آنکه تصوف سنتی در این دوره رو به افول نهاد، اما صوفیان مستقر که به طور پراکنده، در آذربایجان این دوره حضور داشتند، بیشتر مذهب تشیع را به تقیه و یا به اختیار برگزیدند، زیرا آموزه‌های تصوف و تشیع ماهیتاً به هم نزدیک بود. در این دوره صوفیان شیعی ظاهر شدند که مورد حمایت حکومت صفوی بودند. در واقع این صوفیان برای بقای خود و برای آنکه بتوانند منشا اثر در میان مردم و سیاستمداران صفوی باشند، بعضاً در اعتقادات خود به تعامل و تسامح رو آوردند. لازم به ذکر است، چون در دوره ی شاه طهماسب، تبریز مرکزیت فرهنگی و سیاسی خود را از دست داد و اردبیل مورد توجه قرار گرفت، بیشتر این صوفیان در اردبیل متمرکز شدند.

بنابراین با تمام سخت گیری‌هایی که در حق صوفیان اعمال می‌شد، برخی از آنان در گوشه و کنار آذربایجان، ساکن شدند. آنان اهل عمل بودند و از نظر مردم عوام، زاهد و صاحب نفس بوده‌اند و مردم عامی، بسیار به آنها ایمان داشتند. این صوفیان اکثراً پیرو فرقه‌ی ذهبیه بوده و به تشیع عام گرایش داشتند و واسطه ی میان مردم و حکومت صفوی محسوب می‌شدند و به خاطر نفوذ و

جایگاهشان میان مردم، مورد اعزاز و اکرام سلاطین صفوی نیز قرار می‌گرفتند، آنان به شغل‌ها و حرفه‌های مختلف اشتغال داشتند. در بین مردم زندگی می‌کردند به فقر و سلوک ایام می‌گذراندند و در زاویه‌ها یا به تربیت طالبان وسیر و سلوک مشغول می‌شدند. قراین و شواهد حاکی از آن است که برخی از این صوفیان ارادتمندان شیوخ صفوی بودند و به ترکی و پارسی شعر می‌سرودند. شاید به علت سادگی و حضور در بین مردم، بیش از افراد قبلی مورد توجه عموم بودند و جایگاه اجتماعی داشتند. با آنکه در منابع و مآخذ درباره‌ی آنها گزارشات بسیار ناچیز است، اما ذیلاً به چند نفر اشاره می‌شود.

یکی از این افراد، شیخ عبدالعلیم مشهور به مولانا عبدالعلی (م. ۹۵۶ ه.ق.) بوده است. نسب وی از جانب پدر به شیخ محمد گازر خسرو شاهی و بابا گازر منتهی می‌شود (کربلایی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۷۸) و از جانب مادر از مشایخ کججان است و این هر دو سلسله (خسروشاهی و کججان) در تصوف آذربایجان معتبر بودند. وی در کمال جذب بود و در اوایل حال هیچ جا ساکن نمی‌شد. مردم برای ایشان، نذر می‌آوردند (همان، ج ۱: ۴۸۶ - ۴۸۸). به طسوق، ارونق و خسرو شاه رفت و آمد می‌کرد. مشایخ خسرو شاه و کججان، پس از وفاتش خواستند، جنازه‌ی وی رابه دیار خود ببرند، اما فردی به نام درویش ملک، مردم محله‌ی وی و یجوجه‌ی تبریز را با خود متفق کرد و موضوع را به عرض شاه طهماسب رسانید و دستور دادند که همان جا دفن شود (حشری تبریزی، ۱۳۷۱: ۵۷). این گزارش نشان می‌دهد که هنوز در مناطق مختلف آذربایجان افرادی بوده‌اند که در تصوف ذوق ورزی می‌کردند و مورد توجه شاه طهماسب هم بوده‌اند، احتمالاً ایشان، شیعه بوده که شاه طهماسب به وی توجه داشته است.

درویش شیخ محمد سیاه پوش، در محله‌ی حسن آباد و یجوجه مشهور و معروف بوده است. وی در اوایل حال از سرداران سپاه شاه طهماسب بود و به خاطر شیعه بودن، مرید شیخ بابای مراغه‌ای بود و شیخ بابا از جمله‌ی خلفای شیخ زاهد ابراهیم گیلانی بوده است. «به خدمت حضرت شیخ معروف رسیده و تربیت از آن مربی طالبان یافته و شیخ معروف مرید درویش پیری است که به شغل حمامی گری معروف بوده است. مشار الیه مرید پیره خواجه‌ی امرودی است و پیره خواجه مرید شیخ مصطفی عزیز کندی است» وی بسیار خدمت کرد و زحمت کشید تا توانست جانشین اکابر و ابرار شود. در منطقه‌ی حسن آباد و یجوجه برایش زاویه ساختند و طالبان تحت تربیت وی قرار گرفتند. وی همیشه معزز و مکرم بود و اعتبار تمام داشت. حتی مورد احترام سلاطین صفوی بود. گفته شده، در ایام جوانی به خدمت شاه اسماعیل رسید. شاه اسماعیل که همه‌ی سلسله‌های صوفیه را از بین برده بود، به او گفت: «چرا لباس سیاه اختیار کرده‌ای او گفت از آن وقت که شیخ حیدر را شهید کردند ما در عزای ایشان لباس سیاه پوشیدیم. گفته‌اند، شاه از این جواب خشنود شد و فرمود، ما ترا از تعزیه بیرون می‌آوریم و به خلعت سفید شاهی

مشرف گشت و منظور نظر شاه‌ی شد و اکابر روزگار ملازمش بودند تا در ایام سلطنت شاه طهماسب، وفات کرد» (کربلایی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۹۱).

پسر وی نورعلی سیاه پوش (۹۵۹م هـ.ق) نیز از متصوفه‌ی آذربایجان بود که از دنیا اعراض داشت و به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد (همان، ج ۱: ۴۸۶-۴۸۸). مردم به این نوع افراد که به دنیا و مافیها تعلق نداشتند، علاقه‌مند می‌شدند.

یکی دیگر از صوفیان شیعه که علاوه بر تصوف، استاد خط نیز بود، میرحسین مفتول بند (۹۹۲ هـ.ق) بوده است. «وی خط را بسیار نیکو می‌نوشت و در تعلیم آن ید طولایی داشته، به خدمت بسیاری از عارفان رسید و از هر یک بهره‌ور شد. از اذواق صوفیه نصیب تمام داشت. اهل ترک و تجرید بود و گویند ۳۵ سال داخل شهر و بازار نشد. امرا و اعیان و علما و ارباب استعداد توجه تمام به وی داشتند و بسیار خوب سخن می‌گفت. سلسله‌ی ایشان به جناب سید رکن الدین فارسی می‌رسد و به حضرت شاه اولیای ولی خدا، وصی مصطفی علیه التحیه و الثنا منتهی می‌شود.» (تربیت، ۱۴۲).

همچنین در این دوره می‌توان از شیخ حسن کرد، نام برد. وی با متصوفه، ارتباط داشت به اهل فقر و درویشان خدمت می‌کرد. اگر مردم به نذر چیزی می‌آوردند، صرف فقرا و مسکینان می‌شد. همیشه در کمال لطف و ادب، مردم را خدمت می‌کرد. هرگز قبای نو نمی‌پوشید. همیشه قبای وی کهنه و پینه‌زده بود. وقتی در سال ۹۴۰ هـ.ق. رومیان (عثمانی) به تبریز آمدند با وی ملاقات کردند، اما پس از خروج عثمانی‌ها از تبریز، وی توسط سربازان قزلباش در سال ۹۴۱ هـ.ق به قتل رسید (کربلایی، ج ۱: ۴۳۱-۴۳۲).

ج- شعرای عارف متمایل به تشیع

برخی از صوفیان در آذربایجان دوره‌ی شاه طهماسب در شعر و شاعری نیز دستی داشتند و حتی آن را پرده‌ی کار خویش قرار می‌دادند. مانند خرمی تبریزی که از شعرا و عرفای معروف عهد شاه طهماسب در قرن دهم هـ.ق بود و دارای تالیفات زیاد که از جمله‌ی آنها روضه العشاق بوده که در سال ۹۶۲ هـ.ق به پیروی از گلستان سعدی در یک مقدمه و هشت باب نوشته شده است (دولت آبادی، ۱۳۷۷: ۳۳۳؛ آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۹: ۲۹۲؛ علیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۴۰۱).

برای درد دل گفتن تورا تنها نمی‌یابم در آن ساعت که تنها یابمت خود را نمی‌یابم

همچنین طوفی تبریزی، از جمله شعرا و عرفای سر آمد و برگزیده ی قرن دهم هق. است که اشعار خیلی خوب می سرود. در تذکره الشعرا ی حالات بسیاری از سخنوران سده ی دهم شرح داده شده است و شعار صوفیانه‌ی محققانه‌ی دارد (دیهیم، ۱۳۶۷، ج ۲: ۴۱؛ هدایت، ۱۳۵۳، ج ۲: ۸۵۶).

فصیحی تبریزی (م ۹۵۶ هق.) هم جزو این افراد است که به علوم مرسوم زمان آشنایی داشته و عمر خود را به مصاحبت و مجالست فقرا و درویشان می گذراند وی از شعرا ی زمان شاه طهماسب اول صفوی بود در سفری که به قزوین کرد، مورد لطف و توجه میرزا شرف جهان سیفی شد و روی این اصل شهرت پیدا کرد فصیحی شغلش تکه بندی بود (صادقی بیگ افشار، ۱۳۲۷: ۱۷۲؛ هدایت، ۱۳۰۵، ج ۲: ۹۳).

درویش مجذوب محبوب، پیر بنی رحمه الله (م ۹۵۸ هق.) از اعزه ی روزگار و به خدمت مولانا محمود مراغه ای مشرف گشته است. درویش پیر بنی به زبان ترکی و فارسی شعر می سرود. ایشان بسیار پر حال و صاحب استغراق تام از کمال استغراق بسیار بود که آشنایان خود را نمی شناخت و به ایشان نمی پرداخت (همان، ج ۱: ۲۶۱-۲۶۲). عبدی شروانی (م ۹۷۵ هق.) خوب می نوشت و شاعر و غزل سرا بود. او را در غزل همانند پیر اهلی شیرازی می دانند. جمعی که او را دیده اند می گویند در سلوک تصوف بوده است. نمونه ای از اشعار او:

در جهان جز عاشقی کاری نکردم اختیار
چون کنم جز عشق او ار پیر و استادم نبود.

(تربیت، ۱۳۷۸: ۳۹۱)

د- صوفیان مهاجر

علاوه بر مطالبی که در بالا در خصوص مهاجرت صوفیان بیان شد، باید اضافه کرد. در این دوره، بعضی از صوفیان به خاطر تقیه و فرار از تکفیر، به دیوانگان و گدایان دوره گرد می مانستند. بعضی به مناقب خوانی، قصه گویی و مارگیری و معرکه آرایی در قهوه خانه ها و میدان ها می پرداختند. با وجود کراهت فقها و ظاهر آشفته ی آنها، غالباً محبت و شفقت عامه را بر می انگیختند و گه گاه تکیه های محقری هم برای آنها به پا می شد و مریدان معدودی گرد آنها جمع می شدند. البته همین درویشان دوره گرد هم، برای آنکه از تکفیر مصون بمانند و از نذور و صدقات بهره یابند، تکایای خود را غالباً محل اجرای مراسم عزاداری محرم و اقامه ی مجالس دعا و اعیاد مذهبی می کردند و بدین گونه تصوف آنها بتدریج هم از طریقه ی مشایخ صوفیه و هم از شیوه ی کار فتیان و ملامتیان دور می شد (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۴۵).

درویشان دوره گرد این عصر که غالباً نیز از هند می آمدند بدان سبب که با سلسله های شیعه و سنی مرتبط نبودند، گاه به درویشان بی شرع معروف می شدند و ظاهراً بعضی از آنها در طی مسافرت‌های دایم خویش از هند تا عثمانی نزد اهل تسنن به تشیع و پیش اهل تشیع به تسنن متهم بودند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۳۶).

با ازدیاد اینگونه درویشان بی شرع و دروه گرد و با دودمانی شدن خلافت در سلسله های مشهور قدیم، به تقلید صوفیان صفوی، مخصوصاً با انحطاط حیثیت صوفیان صفوی و اشتغال آنها به مشاغل پست عوانی و نوکری، تصوف خانقاهی و رسمی به نحو بارزی دچار ابتذال و رکود گشت. به همین سبب و بنا به عواملی که در بالا ذکر شد، عده ای از صوفیان در آذر بایجان به قتل رسیدند و تعدادی هم به اختیار یا به اجبار هجرت نمودند. نکته ی جالب آنکه اکثر کسانی که از آنها به عنوان مهاجر نام برده شده، افرادی عالم، فاضل و عارف بوده اند که قطعاً هیچ ارتباطی با صوفیان دوره گرد نداشتند و از اختلاط با آنها پرهیز داشتند.

یکی از صوفیان مهاجر آذربایجانی شاه قاسم تبریزی است. در باره ی وی در الشقایق النعمانیه آمده است: «العالم العامل الفاضل الكامل المولی شاه قاسم بن الشیخ المخدومی کان عالماً فاضلاً صالحاً ادیباً لیبياً حلواً المحاضره/ لطیف المحاوره و کانت له معرفه بطرف صالح من کل العلوم و کان له حظ من علم التصوف ایضاً» (طاشکپری زاده، ۱۳۱۰: ۲۵۴). شاه قاسم تبریزی از علما و فضلاء خوش محاوره ی آذربایجان بود به حسن خط و علم انشا مهارت فوق العاده داشت. سلطان سلیم خان عثمانی بعد از محاربه ی چالدران در تاریخ ۹۲۰ ق. که به خاک آذربایجان داخل شد، سه هزار نفر از اهل حرف و صنایع و علما و فضلاء و عرفا را جبراً به طرف استانبول حرکت داد که شاه قاسم از آنهاست و دولت عثمانی به او روزانه، ۵۰ عدد طلا صله می داد و او هم شروع به تألیف تاریخ دولت عثمانی نمود، ولی تمام نکرد و در ۹۴۸ هق در گذشت (تربیت، ۱۳۷۸: ۲۹۲).

وحیدی تبریزی (م ۹۴۲ هق.) نیز از سخنوران دانشمند و معروف قرن دهم هق تبریز بود. به علت مسافرت‌های طولانی و اقامت در قم او را قمی نوشته اند. اثری دارد به نام عشقیه، «گفتاری است عرفانی در عشق و تأویلی از حدیث کنت کنتاً مخفیاً در هشت رمز آغاز، الحمد لله الذی فرغ قلوب العاشقین عن وسواس الدنيا...، اما بعد رمزی چند به زبان بی زبانی از نشان بی نشان به طریق عارفانه.» وی از اقران انصاری (قمی) است و میان او و «مولانا حیرتی» معارضه و مشاعره واقع می شد. وی در اشعار و علم عروض و قافیه صاحب وقوف بود و در عروض و قافیه داشت. در اکثر بلاد عراق و آذربایجان مشهور بود، اما نهایتاً از آذربایجان به گیلان هجرت نمود. از آثار وی می توان به مختصر

وحیدی در عروض و قافیه، بدایع الصنائع، عشقیه، اعمال قوافی، قافیه شناسی، مفتاح الصنائع و دیوان اشعار که در کتابخانه‌ی اسعد پاشای استانبول، نگهداری می‌شوند، اشاره کرد. برای تبریز شهر آشوبی نیز سروده است (شوشتری مرعشی، ۱۳۲۰؛ مدرس، ۱۳۶۶، ج ۴: ۲۸۱، ج ۳: ۶۴ دولت آبادی: ۷۲۵ - ۷۲۷).

ابوسعید ثانی، پسر صنع‌الله کوزه‌کنانی نیز از صوفیان مهاجر محسوب می‌شد. وی از معاریف سلسله‌ی نقشبندیه است. مدتی در بدلیس و خراسان به سر برد و زمانی هم در شهر تبریز بوده است. در تاریخ ۹۵۵ ه.ق. که سلطان سلیمان به تبریز آمد، وی را همراه خود به استامبول برد و پانزده عدد طلا برای وی معین کرد و از آنجا در سال ۹۷۱ ه.ق به زیارت بیت‌الله رفت. وی در سال ۹۸۰ ه.ق. وفات کرد و در حرم وفا مدفون شد و از جمله آثارش کتابی است در شرح حال ارباب تفسیر که به طبقات-المفسرین معروف است (تربیت: ۶۰).

یکی دیگر از صوفیان مهاجر این دوره که بسیاری از آگاهی‌های ما در باب تصوف آذربایجان مدیون کتاب اوست. حافظ حسین معروف به کربلایی باب فرجی است. نسبت بابا فرجی به سبب خدمت وی در مزار عارف بزرگ بابا فرج تبریزی است و شاید نام شعری خود مؤلف «خادم» نیز به همین خاطر است. وی از عرفا و فضلالی قرن دهم و از مریدان صفی الدین شاه مجتبی بن امیر بدر الدین احمد لاله است (کربلایی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۱۲۹). کتاب مفصلی با عنوان روضات الجنان در خصوص مقابر مشاهیر اولیا و فضلالی تبریز و نواحی آن مشتمل بر یک مقدمه و هشت روضه و خاتمه دارد (همان، ج ۱: ۱۱۱). به رسم عادت صوفیان یا به سبب آشفتگی و پریشانی اوضاع آذربایجان در اوایل صفویه و خرابی تبریز و بی سر و سامانی مردم این شهر، سنین عمرش را در دیار غربت گذرانده است. عمر طولانی داشت و تا سال ۹۹۷ ه.ق. در دمشق اقامت کرد و در همان شهر وفات یافت (حشری، ۱۳۷۱: ۵۹). وی از فنون هنر فاخر خطاطی نیز حظی وافر داشت و از شاگردان علاءالدین علی بیگ تبریزی (م. ۹۵۸ ه.ق.) بود. حافظ حسین، دیوان شعر دارد و اکثر اشعارش به زبان فارسی است (همان: ۷۳-۷۴). البته همیشه هم اوضاع در سرزمین‌های مقصد بر وفق مراد نبوده است. یکی از مشایخ مهاجر در این دوره شیخ محمود ارومیه ای است. وی در دیار بکر به حکم سلطان کشته شد. قتل آن شیخ بی گناه چهل هزار نفر از مریدان وی را که در تبریز و ایروان و ارزنت الروم و موصل و روحا (الرها) و وان جمع بودند، به شورش و عصیان در آورد و احترام شیخ در نزد مریدانش به واسطه ی شهید شدن چندین درجه زیادت‌تر شد، زیرا کسی گناه و تقصیری از او ندیده بود (حاجی خلیفه، تقویم التاريخ: ۶۷؛ پور گشتال، امپراطوری عثمانی، ج ۳: ۶۸۸).

نتیجه

بررسی قراین و شواهد حاکی از آن است که آذربایجان در دوره ی مذکور مرحله ی حساسی را در عرصه ی سیاسی و فکری سپری کرده است که نهایتاً منجر به افول تصوف و استحاله ی تدریجی آن به عرفان گردید. این تغییر و تحول در سایه ی گسترش مکتب خرد‌گرای شیعی بوده است که علمای شیعی با تصوف قشری مبارزه کردند اما خود به عرفان اصیل اسلامی علاقمند شدند به طوری که تفکیک عالمان و عارفان در این دوره دشوار است و از آنجا که تشیع به خرد و کتابت توجه ویژه ای شده عرفا و صوفیان بومی آذربایجان به علوم اسلامی اعم از عقلی و نقلی توجه نمودند و به تالیف آثار منظوم و منثور در تفسیر، حدیث و عرفان رو آوردند. تصوف مدرسی و وحدت وجود این عربی رواج یافت. عده ای از صوفیان در قالب شعرا رخ نمودند و اشعار عارفانه و تصوف عاشقانه را رواج دادند و بدین ترتیب هنر هم در خدمت عرفان قرار گرفت، اما همزمان با این تغییر و تحول به دلیل سخت گیری های مذهبی شاه طهماسب، هجوم سپاه آناتولی به دفعات، باعث شد از طریقت ها و مشایخ تصوف به خصوص طریقت های مخالف با سلسله ی صفوی در آذربایجان چیزی باقی نماند به طوری که برخی صوفیان به قتل رسیدند یا به دلیل دعوت پادشاهان هند و آناتولی از علما و عرفا، رنجش و ناخرسندی، گریز از تهمت بدمذهبی، درویشی و قلندری، تجارت و یا حتی سیاحت از ایران هجرت نمایند، اما در این آشفتگی عده ای از صوفیان به سبب نزدیکی به صاحبان قدرت به نان و نوا رسیدند. بتدریج شرایط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، اجتماعی حاکم بر آذربایجان موجب شد. این منطقه دوران فترت فرهنگی دیر آهنگی را در تمامی جهات آغاز نماید.

منابع

- آقا بزرگ تهرانی. محمدمحسن (۱۴۰۳) *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. چاپ علی نقی منزوی واحمد منزوی. بیروت.
- بابا صفری، علی (۱۳۵۳) *اردبیل در گذرگاه تاریخ*. تهران: بی نا.
- براون، ادوارد (۱۳۱۶) *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه رشید یاسمی. تهران.
- پارسا دوست. منوچهر (۱۳۷۷) *شاه طهماسب اول*. شرکت سهامی انتشار.
- تربیت، محمد علی (۱۳۷۸) *دانشمندان آذربایجان*. به کوشش غلام رضا طباطبایی مجد. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

تمیم داری، احمد (۱۳۷۲) *عرفان و ادب در عصر صفوی*. جلد اول. تهران: انتشارات حکمت. جمعی از مولفان (۱۳۸۸) *تاریخ و جغرافیای تصوف*. تهران: نشر کتاب مرجع دانشنامه جهان اسلام.

حشری تبریزی، محمد امین (۱۳۷۱) *روضه اطهار*. به تصحیح و اهتمام عزیز دولت آبادی. تبریز: انتشارات ستوده.

خنجی اصفهانی. فصل الله روزبهان (۱۳۸۲) *تاریخ عالم آرای امینی*. تصحیح محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب تهران.

خوانساری، محمد باقر بن زین العابدین (۱۳۰۴) *روضات الجنات فی احوال علما و السادات*. قم: چاپ اسدالله اسماعیلیان.

دولت آبادی، عزیز (۱۳۷۷) *سخنوران آذربایجان، سخنوران آذربایجان*. ۲ جلد. تبریز: انتشارات ستوده.

دیهیم، محمد (۱۳۶۷) *تذکره شعرای آذربایجان*. تهران: تالار کتاب.

ذکاوتی فراگزلو، علیرضا (۱۳۸۳) *جنبش نقطویه*. قم: نشر ادیان.

رازی، امین احمد، هفت اقلیم. نسخه ی خطی. B.L، به شماره ی ۱۶۷۳۴.

روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷) *احسن التواریخ*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. جلد ۲. تهران. زرین کوب. عبدالحسین (۱۳۷۶) *دنباله ی جست و جو در تصوف ایران*. تهران: انتشارات امیر کبیر.

سجادی، سید ضیاءالدین (۱۳۸۹) *مقدمه ای بر میانی عرفان و تصوف*. تهران: انتشارات سمت، تهران.

سام میرزا، ابوالنصر (۱۳۴۶) *تحفه ی سامی*. به اهتمام رکن الدین همایون فرخ. سومر. فاروق (۱۳۷۱) *نقش ترکان آناتولی در تشکیل دولت صفوی*. مترجمین احسان اشراقی و محمد تقی امامی. تهران: نشر گستره.

شوشتری مرعشی. نورالله (۱۳۲۰) *مجالس المومنین*. تهران.

شیرازی. معصوم علی (۱۳۱۹) *طریق الحقایق*. تهران.

صادقی بیگ افشار (۱۳۲۷) *تذکره ی مجمع الخواص*. مترجم عبدالرسول خیامپور. تهران.

صفا، ذبیح الله (۱۳۶۲) *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد ۵. شرکت مولفان و مترجمان ایران. تهران.

طاش کپری زاده، عصام الدین احمد بن مصطفی (۱۳۱۰) *ثقایق النعمانیه فی علما الدوله العثمانیه*. مصر.

- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۱) *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم (۱۳۷۵-۱۳۷۴) *مفاخر آذربایجان*. تبریز: نشر آذربایجان.
- علیشیرنویسی. میرنظام الدین (۱۳۶۳) *تذکره ی مجالس النقایس*. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران.
- قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹) *خلاصه التواریخ*. به کوشش هانس مولر. تصحیح احسان اشراقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کربلایی، حافظ‌حسین (۱۳۴۹) *روضات الجنان و جنات الجنان*. تصحیح جعفر سلطان القرایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کمپفر (۱۳۶۳) *سیاحت در ایران*. ترجمه کیکاووس جهانداری. چاپ ۳. تهران: خوارزمی.
- کالمار. ژان (۱۳۸۵) *گزیده ی مقالات همایش پاریس (مطالعات صفوی)*. مترجم سیدداوود طبایی. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- لکهنوی، محمدمظفر (۱۳۴۳) *تذکره ی روز روشن*. تهران.
- مدرس التبریزی الخیابانی محمد علی (۱۳۶۶) *ریحانه الادب*. تبریز.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۳) *ایران در قرون وسطی*. ترجمه عباس فجر. تهران: طرح نو.
- موسوی اردبیلی نجفی. سید فخرالدین (۱۳۷۸) *تاریخ اردبیل و دانشمندان*. جلد اول. اردبیل: انتشارات شیخ صفی الدین، اردبیل.
- میرزا رفیعا (۱۳۸۵) *دستور الملوک*. به کوشش و تصحیح محمد اسماعیل مارچینکوفسکی. ترجمه علی کرد آبادی. با مقدمه ی دکتر منصور صفت گل. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی تهران.
- واله داغستانی، علیقلی خان (۱۳۸۴) *ریاض الشعرا*. مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی. تهران: انتشارات اساطیر.
- هدایت، محمود (۱۳۵۳) *گلزار جاویدان*. تهران: چاپخانه ی هدایت.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۰۵) *ریاض العارفین*. تهران.
- یان رییکا. آنا کار کلیما (۱۳۵۴) *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه ی عیسی شهابی. تهران.